

A reflection on the attitude of Ehsan Tabari in rereading the history of ancient Iran

Shahnaz Hojjati Najafabadi*

Abstract

The Marxist narrative of Iranian history around the 1990s and 1970s was strongly influenced by the rise of the Marxist historical school in the Soviet Union, which narrated the history of Iran within Marxist theoretical-conceptual frameworks. Ehsan Tabari, not as a historian, but as one of the most important theorists and thinkers of the Tudeh Party, tried to read the history of ancient Iran in accordance with the party views and in line with its political goals. This type of re-reading has several important features: first, he formulated the periods of ancient Iranian history on the basis of Marxist intellectual-conceptual logic and in accordance with Marx's proposed formations. Second, in proportion to the characteristics of the Iranian social system, he considered the characteristics of the social formations of the history of this period to be not pure and homogeneous, but mixed. Third, explained and analyzed the Zoroastrian duality in the form of a prototype of the Marxist dialectic. Fourth had an empathetic and praiseworthy attitude combined with an internationalist approach to the social and cultural spheres of ancient Iranian society. The question of the present study is about the historical attitude of Ehsan Tabari towards the ancient history of Iran. Findings indicate that Ehsan Tabari narrated the history of ancient Iran in a special theoretical-conceptual framework based on Marxist logic and dialectical materialism. This narrative was accompanied by aspects of pride in cultural heritage or, in fact, a combination of Marxist anti-

* Assistant Professor, Department of Iranian Studies and History, Meybod University,
hojjati@meybod.ac.ir

Date received: 2022/07/25, Date of acceptance: 2022/09/21



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

nationalist foundations and non-chauvinist patriotism or patriotism. Considering that Tabari's type of reading has not been investigated in the history of ancient Iran until now; This research tries to analyze Ehsan Tabari's historical view and attitude towards the ancient history of Iran with an analytical approach and considering some of his writings. Attempts are made to question the coordinates of this historical attitude and the factors influencing its formation.

Keywords: Ehsan Tabari, History of Ancient Iran, Historical Attitude, Marxist-Conceptual Logic.



تأملی بر نگرش احسان طبری در بازخوانی تاریخ ایران باستان

شهناز حجتی نجف ابادی*

چکیده

روایت مارکسیستی از تاریخ ایران در حدود دهه‌های ۴۰ تا ۵۰ ه.ش کاملاً تحت تأثیر ظهور مکتب تاریخی مارکسیستی در شوروی بود که تاریخ ایران را در درون چارچوب‌های نظری- مفهومی مارکسیستی روایت می‌کرد. احسان طبری نه در هیئت یک مورخ، بلکه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین تئوریسین‌ها و متفکران حزب توده می‌کوشید تا تاریخ ایران باستان را متناسب با دیدگاه‌های حزبی و در راستای اهداف سیاسی‌اش بازخوانی نماید. این نوع بازخوانی، واجد چند خصلت پراهمیت است: نخست اینکه وی ادوار تاریخ باستانی ایران را بر اساس منطق فکری-مفهومی مارکسیستی و مطابق با دوره‌های تاریخی پیشنهادی مارکس صورت‌بندی می‌نمود، دوم، اینکه به تناسب مختصات نظام اجتماعی ایران، خصال صورت‌بندی‌های اجتماعی تاریخ این دوره را نه خالص و یکدست، بلکه ترکیبی می‌دانست، سوم، ثنویت مزدیسنايي را در قالب پیش‌نمونه‌ای از دیالکتیک مارکسیستی تبیین و تحلیل می‌نمود، چهارم، نگرش هم‌دلانه و ستایش‌آمیز توأم با رویکرد اترناسیونالیستی نسبت به حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران باستان داشته است. پرسش پژوهش حاضر در مورد چگونگی نگرش تاریخی احسان طبری نسبت به تاریخ باستانی ایران است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که احسان طبری، تاریخ ایران باستان را در چارچوب نظری-مفهومی ویژه‌ای که مبتنی بر منطق مارکسیستی و ماتریالیسم دیالکتیک بود، روایت می‌نمود این طرز روایت همراه با سویه‌هایی از تفاخر به میراث فرهنگی و یا در واقع امر ایجاد تلفیق و آشتی میان بنیان‌های ضد ملی‌گرایانه مارکسیستی و

* استادیار گروه ایران‌شناسی و تاریخ دانشگاه میبد، hojati@meybod.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۳۰



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

وطن پرستی یا وطن دوستی غیرشویینستی بود. با توجه به اینکه نوع خوانش طبری از تاریخ ایران باستان تا کنون مورد بررسی قرار نگرفته است؛ این پژوهش می کوشد تا با رویکردی تحلیلی و با مد نظر قرار دادن برخی تالیفات وی، نگاه و نگرش تاریخی احسان طبری نسبت به تاریخ باستانی ایران را مورد واکاوی قرار دهد. تلاش می شود تا مختصات این نگرش تاریخی و عوامل مؤثر بر شکل گیری آن به پرسش گرفته شود.

کلیدواژه‌ها: احسان طبری، تاریخ ایران باستان، نگرش تاریخی، منطق فکری-مفهومی مارکسیستی.

۱. مقدمه

تحلیل تحولات تاریخی-فکری ایران باستان بر اساس منطق نظری مفهومی مارکسیسم مهم ترین ویژگی بیش تاریخ احسان طبری^۱ است که کاملاً تحت تأثیر موقعیت سیاسی ایدئولوژیک و دل بستگی های او قرار می گرفت. روایت مارکسیستی از تاریخ ایران در حدود دهه های ۴۰ و ۵۰ ه.ش. تحت تأثیر ظهور مکتب تاریخی مارکسیستی در شوروی بود که در این نوع روایت، تاریخ ایران هم در وجه سیاسی آن و هم از منظر فرهنگی-اجتماعی اش در فرماسیونهای^۲ پنج گانه مندرج در تئوری مارکس گنجانده می شد. مارکس به دنبال تحلیل نقش اقتصاد در زندگی اجتماعی بود در نگاه وی مناسبات تولیدی، ساختار اجتماعی هر جامعه را شکل می داد (کوهن، ۱۳۸۷: ۵۲). مارکس این موضوع را این گونه تبیین می نمود؛ وقتی مراحل مشخصی از تکامل را در تولید، تجارت و مصرف (نظام اقتصادی) در نظر بگیرید آن وقت یک نظام اجتماعی مطابق با سطح تکامل اقتصادی و مطابق با آن یک بافت خانواده، گروه ها و طبقات اجتماعی و نظام سیاسی متناسب با آن را خواهید یافت (مارکس، ۱۳۸۴: ۶۵) به عبارتی دیگر مارکس نظام اقتصادی و ساختارهای آن را به شکل زیر بنا و نظام سیاسی، اجتماعی، حقوقی را به شکل روبنای جامعه می دید بطوریکه شیوه تولید زندگی مادی، فرایند اجتماعی-سیاسی و فکری جامعه را تعیین می بخشید (ایگلتون، ۱۳۸۱: ۱۳۴) در عین حال وی قائل به وجود تضاد و کشمکش بین مردم در تمامی مراحل تاریخی مذکور بود (کولاکوفسکی، ۱۳۸۴: ۱۵۴؛ هولاب، ۱۳۷۵: ۲۸).

احسان طبری به عنوان یک متفکر مارکسیستی بر این باور بود که برای فهم نظام اجتماعی هر جامعه ای می بایست مناسبات تولید آن جامعه را شناخت یا به عبارتی وی

جامعه را عرصه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی می‌دید که با تغییر مناسبات تولیدی، صورت بندی آن نیز تغییر می‌نمود (طبری، ۱۳۶۸:۳۸۱). وی نه در هیئت یک مورخ، بلکه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین تئوریسین‌های حزب توده (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۸۸) می‌کوشید تا تاریخ ایران باستان را نه در قالب‌های رسمی زمانه خویش که متناسب با دیدگاه‌های حزبی و در راستای اهداف سیاسی‌اش، بازخوانی نماید او به تأسی از مارکس، تحرکات اجتماعی این دوره را در زمینه‌ای از مناسبات ماتریالیستیک می‌گنجاند و موقعیت این تحولات را در نسبتی که با تحرکات کلان‌تر جامعه و مناسبات تولیدی داشتند، بررسی می‌نمود بر این اساس تاریخ ایران باستان در چشم‌انداز تاریخی وی نه از منظر پیچیدگی‌های ساختاری یا نوع مناسبات دین و دولت و یا تحولات صرف سیاسی و یا جنبش‌های دینی بررسی می‌شد، بلکه تحرکات و تکاپوها، معنای متمایزی می‌یافتند و آن‌چنان‌که ذکر شد در چارچوب نظری ویژه‌ای که مبتنی بر منطق مارکسیستی و ماتریالیسم دیالکتیک بود، روایت می‌شد. در واقع وی با خوانشی ماتریالیستی مبتنی بر اقتصاد به تحلیل نظام اجتماعی و نظام سیاسی و ایدئولوژی‌های رسمی در ادوار باستانی ایران پرداخت.

طبری متناسب با فضای گفتمانی خویش، در روایت تاریخ ایران توجه خاص به زندگی توده مردم داشت از نظر او تاریخ در درجه اول، تاریخ توده‌های مردم و کار و خلاقیت آن‌هاست نه کارنامه بزرگان و زیدگان، او نخبه‌گرایی در تاریخ را یک نظریه ارتجاعی معرفی می‌نمود (طبری، بی تا: ۱۷۰) و به‌عنوان یک مارکسیست، تمام پدیدارهای تاریخی را دارای مفهومی ناشی از قوانین تکامل مادی و معنوی جامعه می‌دانست لذا تلاش می‌کرد به قول خویش انبوهی از فاکتوگرافیک‌ها را با سیستم بندی منطقی و با تحلیلی جامعه‌شناسانه علمی، ارائه کند (طبری، ۱۳۸۷: ۵-۶). او متناسب با رویکرد مارکسیستی و نگرش ماتریالیستی‌اش، تاریخ ایران را در مراحل تاریخی یا صورت‌بندی‌هایی چون کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری می‌گنجاند. در نگرش وی گذار از یک مرحله به مرحله دیگر بر اساس تغییرات و بروز تضادها در حوزه تولید و روابط و مناسبات تولیدی اتفاق می‌افتاد.

این پژوهش در پی آن است تا با مطالعه آثار طبری بخصوص کتاب جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی، فرهاد چهارم، نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، شناخت و سنجش مارکسیسم و ... بینش و نگرش تاریخی وی نسبت به گذشته باستانی ایران را مورد تبیین و

تحلیل قرار دهد. آنچه در این میان اهمیت دارد از یک طرف، مرام فکری و منطقی مورخ و از سوی دیگر زمینه و زمانه ایست که در آن، طبری آثار خویش را تألیف می نمود. زمانه‌ای که ناسیونالیسم فرهنگی در قالب جنبشی ایدئولوژیک جهت ایجاد وحدت ملی و هویت اجتماعی با ابزارهای متنوعی چون نهادسازی‌ها یا نگارش پژوهش‌های تاریخی و غیره در صدر سیاست‌ها و برنامه‌های اجرایی حکومت پهلوی دوم قرار می گرفت.

درباره مساله این پژوهش به این شکل تحقیقی انجام نشده است. با وجود این می توان به پژوهشهایی اشاره نمود که در برخی جنبه‌ها، اشتراکات اندکی با تحقیق حاضر دارند. به عنوان نمونه می توان به مقاله «درامدی بر تاریخ نگاری حزب توده ایران» (ترابی فارسانی، ۱۳۸۸)، «تاریخ نگاری احسان طبری» (لطف آبادی، ۱۳۹۵)، «قدرت سیاسی داور ایدئولوژی» (قرلسفلی و نوریان دهکردی، ۱۳۸۹)، «تاملی بر رویکرد انتقادی احسان طبری به باستانگرایی حکومت پهلوی» (حجتی، ۱۴۰۰)، و کتاب «جریانهای اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی» (فصیحی، ۱۳۷۲) و پژوهشهایی از این دست اشاره کرد گرچه در هریک از این پژوهشها، لایه‌هایی از پژوهش از زوایای دیگری مورد بررسی قرار گرفته اند اما هیچکدام از منظری که در این پژوهش بر آن تاکید شده است، به این موضوع نپرداخته اند.

۲. جریان‌های تاریخ‌نگاری عصر پهلوی دوم

از آنجاکه فعالیت‌های تاریخ‌نگارانه احسان طبری در زمان حکومت پهلوی دوم شکل گرفت برای فهم بهتر و عمیق‌تر نگرش تاریخی وی، لازم است گفتمان‌های رایج تاریخ‌نگاری در این دوره مورد بررسی قرار گیرد می‌توان در دوره مذکور به وجود دو جریان غالب تاریخ‌نگاری در جامعه ایران قائل بود؛ تاریخ‌نگاری رسمی حکومت (مبتنی بر ناسیونالیسم باستان‌گرا) و تاریخ‌نگاری چپ.

۱.۲ تاریخ‌نگاری مبتنی بر ناسیونالیسم باستان‌گرا

می‌دانیم که جامعه ایران بعد از انقلاب مشروطیت به دلیل بی‌ثباتی‌های سیاسی و مداخلات قدرت‌های خارجی دچار بی‌نظمی و ناامنی گردیده بود در چنین شرایطی حکومت پهلوی اول در پی تحقق اهدافی چون انسجام‌بخشی و وحدت‌آفرینی در جامعه ایران بود سپس

تأملی بر نگرش احسان طبری در بازخوانی ... (شهناز حجتی نجف آبادی) ۲۶۱

حکومت پهلوی دوم در راستای ایجاد دولتی مقتدر با محوریت شاهنشاه و تحکیم وحدت ملی با توسل به سیاست‌های افراط‌گرایانه باستان‌گرایی سعی در اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های فرهنگی خویش داشت. آن‌گونه که اسمیت بر نقش اساسی ناسیونالیسم فرهنگی در قالب جنبشی ایدئولوژیک در ایجاد وحدت ملی و هویت اجتماعی تأکید دارد (اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۱؛ همو، ۱۳۹۱: ۸۰-۸۱)؛ این ایدئولوژی نیز اساس مشروعیت بخش و چهارچوب مفهوم بخش نظام سیاسی مذکور بود که در فضای گفتمانی آن عصر موجودیت حکومت مذکور را توجیه و البته مشروع می‌نمود (آصف، ۱۳۸۴: ۶۸). جریان تاریخ‌نویسی این دوره نیز کاملاً تحت تأثیر این ایدئولوژی قرار می‌گرفت بطوریکه هژمونی قرائت رسمی حکومت پهلوی از تاریخ ایران باستان، گفتمان فرهنگی - تاریخ‌نگارانه‌ی این دوره را تحت سیطره‌ی خود داشت.

علاوه بر این در همین دوره، ایده‌ی جشن‌های شاهنشاهی، به‌منظور گرامی‌داشت تاریخ طولانی مدت استمرار پادشاهی در ایران در حال شکل‌گیری بود و نهاد شاهی به کانونی‌ترین مفهومی تبدیل می‌شد که می‌توانست نمایانگر تداوم و استمرار فرهنگ ایرانی از دوران باستان به دوره‌ی معاصر قلمداد شود و حکومت پهلوی را به تاریخ پیشااسلامی ایران پیوند دهد. تلاش بر این بود تا با بازخوانی همه‌جانبه‌ی تاریخ ایران با محوریت تاریخ باستانی آن، پیوندی مشروعیت بخش و تداوم‌گرایانه، میان تاریخ باستانی ایران و حکومت پهلوی برقرار شود و تأسیس این دولت، به‌نوعی، تداوم همه‌جانبه‌ی تاریخ باستانی ایران قلمداد شود (نک به: نفیسی، ۱۳۷۲: ۵-۱۵ و ۳؛ فلسفی، ۱۳۱۸: ۴-۲). بر این اساس، در این روایت رسمی، تاریخ باستانی ایران دورانی پرشکوه، تفاخر آمیز، شایسته‌ی یادآوری و به دلیل خصلت‌های اقتدارگرایانه، دارای عظمت بود که می‌بایست به‌مثابه الگویی درخشان، مدام بازخوانی شود و پیوستگی حکومت پهلوی با آن دوره، با تأکید بر مفاهیمی همچون شاهنشاه و غیره، به‌صورت مستمر، مورد تأکید قرار بگیرد (ساتن، ۱۳۳۷: ۴۳۷).

۲.۲ تاریخ‌نگاری مارکسیستی

بعد از سقوط حکومت پلیسی و امنیتی رضاشاه در سال ۱۳۲۰.ش زمینه برای ظهور یک حزب کمونیستی با عنوان حزب توده در عرصه سیاسی کشور فراهم گشت. حزب مذکور به‌عنوان یک گروه سیاسی مارکسیست-لنینیستی تحت تأثیر فضای فکری خویش، بینش و

رویکرد جدیدی را بر فضای تاریخ‌نگاری ایران حاکم نمودند آنان کاملاً تحت تأثیر مکتب تاریخ‌نگاری مارکسیستی روسی قرار می‌گرفتند و توجه کاملی به ریشه‌های اقتصادی تحولات تاریخی داشته‌اند و نیز با کاوش در زمینه‌های اعتقادی و فکری وقایع تاریخ ایران، بسیاری از نکات مربوط به تاریخ سیاسی-اجتماعی ایران را روشن نموده‌اند. (عنایت، ۱۳۵۱: ۵-۸) از دیدگاه مارکسیست‌ها، ناسیونالیسم ابزار دست طبقه حاکم برای انحراف ذهن توده‌ها از سوسیالیسم و انترناسیونالیسم بوده است (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵۷۸). با این وجود انتقادی جدی بر این نوع سنجش تاریخ ایران بر اساس معیارهای مادیت جدلی (ماتریالیسم دیالکتیک) وارد است و آن نبودن آزادی جهت بحث و مناقشه و ماهیت جزمی و رسمی مارکسیسم است. یکی از اصول اساسی مارکسیسم روسی، این باور بوده است که همه جوامع بشری قطع نظر از تمایزات فرهنگی از آغاز تاریخ تاکنون مراحل پنج‌گانه یکسانی را پیموده یا می‌پیمایند و خصوصیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همه ملت‌ها در هر یک از این مراحل نیز یکسان بوده است. (عنایت، ۱۳۵۱: ۵-۸) می‌توان استنباط نمود که وابستگی ایدئولوژیک حزب توده به شوروی، باعث گردید که فضاوت‌های تاریخی تاریخ‌نگاران این حزب را نه برخاسته از سوءنیت و یا بدخواهی بلکه حکم و قضاوتی قلمداد نماییم که ایدئولوژی تاریخ‌نگار بر ذهن مورخ می‌راند زیرا ایدئولوژی ساختار هم‌بسته و در خود هماهنگ، اندیشه ایست که پاسخ هر پرسشی را از پیش می‌داند و یا می‌تواند در منظومه هماهنگ خویش بیابد (مسکوب، ۱۳۷۵: ۵۹۴) و البته این دیدگاه نشان از فقر فکری صاحبان قلم حزبی دارد که با تأثیرپذیری از ایدئولوژی چپ به برداشت‌ها و تحلیل‌های سطحی و کلی‌گویی بسنده می‌کردند در این نوع تاریخ‌نگاری واقعیت قربانی مصلحت‌گرایی ایدئولوژیک می‌شود و تاریخ آشکارا تحریف می‌شود همچنین ذهن نویسنده حزبی که دربند سنت مورخان چپ است با قالب‌ها و قوانین تغییرناپذیر و آماده کمونیستی-مارکسیستی به تحلیل و ارزیابی رویدادها و نیروهای مؤثر در آن می‌پردازد (ترابی فارسانی، ۱۳۸۸: ۱۰).

۳. مختصات جامعه ایران باستان در نگرش تاریخی طبری

طبری به‌عنوان یکی از متفکران و مورخان مارکسیستی، قائل به حرکت تکاملی جامعه ایران در ادوار باستانی خویش بر اساس تغییرات زیر بنایی آن بوده است وی تغییرات در افزارها

و شیوه‌ها و مناسبات تولید را باعث ایجاد تحولات روبنایی جامعه همچون نظام طبقاتی، رژیم سیاسی و سطوح فرهنگی آن می‌داند اما در عین حال ویژگی خاص نگرش تاریخی طبری در روایت تاریخ باستانی ایران، اعتقاد به یک نوع ثبات ساختمانی جامعه در عین تغییرات آن است. روند تغییرات از نظر وی در نظام دودمانی یا ویس اولیه مبتنی بر رسوم پدرسالاری است که در جوامع آریایی ابتدایی، حاکم بوده است اما از زمان تشکیل حکومت ماد و سپس هخامنشی، دولت متمرکز با شاهی مستبد در رأس آن، شهرها، بازار و پیشه‌وران و بازرگانی و روابط پولی و در نهایت بردگی پدیدار می‌شود. سپس این جریان نیز به تدریج دگرگون می‌شود و طبقاتی تیول‌دار و فئودالیسم و اریستوکراتیسم و هیرارشی همراه با شیوه کاست طبقاتی ظهور می‌کند؛ اما در کنار این تغییرات، جامعه بدون آنکه نظام دودمانی - پدرسالاری خود را از دست بدهد، در آن بردگی حادث می‌شود، بدون آنکه بردگی از میان برود، مقررات جامعه هیرارشیک و اشراف فئودالی و تیول‌دار ظهور می‌کند و همین خصلت، ثبات ساختمانی جامعه ایران باستان را نشان می‌دهد و این تغییرات در کنار ثبات ساختمانی، مختصات جامعه ایران پیش از اسلام را شکل می‌دهند. (طبری، ۱۳۸۷: ۲۵-۲۴)

۱.۳ جامعه هخامنشیان در فرم جامعه‌ای برده‌دار

طبری ایجاد تغییرات روبنایی جامعه بخصوص در حوزه نظام سیاسی در قالب یک حکومت متمرکز که در رأس آن شاهی مستبد و منتخب خدا با اختیارات نامحدود قرار می‌گرفته به همراهی قشر اشرافیت را معلول وجود برخی تغییرات در نظام تولیدی جامعه هخامنشیان در عرصه‌های مختلفی چون کشاورزی، دام‌پروری، صنایع، بازرگانی و در کنار به‌کارگیری تجارب دیگر مدنیت‌ها می‌دانسته است. در دیدگاه وی دولت متمرکز که در نظام شاهنشاهی تجلی می‌یافت مدیریت منظم و مستبدانه خویش را اعمال می‌کرد. مشروعیت چنین نظامی نیز خواهی ناخواه از وظایف ناشی می‌شد که ساختار اجتماعی بر دوش این نهاد گذاشته بود. (احمدوند و دیگران، ۱۳۹۵: ۳۵) اما آن‌چنان‌که طبری به استبداد حکومت هخامنشی و شاهان آن بخصوص داریوش اول و بالتبع آن استعمار توده‌های مردم اشاره دارد برخی از محققان در توجیه سیاست‌ها و برنامه‌های اداری سیاسی شاهان هخامنشی و در رأس آن داریوش اول به وجود و اجرای بی‌چون‌وچرای تمرکز، نظم و قانون در قالب سیستم پیشرفته اداری در شاهنشاهی هخامنشی اشاره می‌کنند و دولت داریوش اول را از

جهات اداری، دادگستری، سیستم اطلاعاتی و دستگاه پیچیده مالیاتی با تشکیلات دولت‌های جدید امروزی مشابه می‌دانند (هینتس، ۱۳۹۲: ۳۱۱ و ۴۲۶)؛ (هنینگ، ۱۳۷۹: ۶۵)؛ (کخ، ۱۳۸۹: ۶۰). بریان شخصیت داریوش را بدون هیچ تردیدی استثنایی می‌داند که در عرصه سازندگی و سازمان‌دهندگی قابلیت‌های چشمگیری از خود نشان داده است (بریان، ۱۳۹۲: ۳۲۶/۱).

طبری امپراتوری وسیع هخامنشی را اسارتگاه اقوام مختلف تحت سیطره قوم پارس می‌داند که پیوند اقتصادی و فرهنگی سست بین این اقوام تابعه وجود داشت. خراج‌های سنگین، غارت متصرفات غنی در سرتاسر قلمرو پارس‌ها، عوارض کمرشکن از مردم، استفاده از کار غلامان (مانی‌ها و گرده‌ها) و پیشه‌وران و وجود دهقانان آزاد و وابسته به زمین که کثیر العده‌ترین مولدان جامعه بودند و نارضایتی دهقانان، غنائم سرشار جنگی که باعث تجمع ثروت نزد طبقه فوقانی جامعه چون خاندان سلطنتی اشراف شهربانان عمال دولتی و غیره شده بود و آنان را غرق تجمل و تن‌پروری و فساد نموده بود. طبری به استناد کتیبه‌های داریوش هخامنشی درشوش و اقوال مورخان کلاسیک یونانی چون هردوت و گزنفون، به غارت مصالح و استثمار اهل حرف و صنایع به‌صورت بندگان داغ شده در خدمت امپراتوری پارس (داریوش) و تجمل‌پرستی و عیاشی حکومت و اشرافیت وابسته بدان، اشاره می‌کند (طبری، ۱۳۸۷: ۲۵-۲۶) او عقیده دارد میهن غالبان را مغلوبان کشورهای مختلف زینت می‌دادند (طبری، ۱۳۵۶: ۲۵) طبری با این توصیفات دوره هخامنشی را با مرحله برده‌داری تطبیق می‌دهد.

دیاکونف^۳ نیز حکومت هخامنشیان را دستگاه برده‌داری بزرگ باستان می‌داند (دیاکونف، ۱۳۴۵: ۳۸) پیگولوسکایا جامعه ماد و جامعه ایران عهد داریوش هخامنشی را یک جامعه برده‌دار معرفی می‌نماید که کار اجباری بردگان برای انجام امور مختلف رایج بوده (پیگولوسکایا، ۱۳۵۳: ۱۳ و ۳۱ و ۴۴) داندامایف و ران زدوک نیز به استناد اسناد بابلی به خرید و فروش بردگان در این دوره اشاره دارد (داندامایف، ۱۳۸۸: ۹۹-۶۱-1976: Zadok) (78) ریچارد فرای هم به وضعیت نامطلوب مردمان عادی در جامعه هخامنشی و وجود انواع برده‌فروشی و بیگاری و رواج بهره‌کشی از بندگان در بخش‌های مختلف امپراتوری اذعان دارد (فرای، ۱۳۸۸: ۱۹۲-۱۹۳ و ۲۱۱) گرانوفسکی نیز به جهش تند از نظام بردگی پدرسالاری اولیه به بهره‌کشی از کار سودمند و اجباری بردگان بیگانه درزمینه ساختمان و

تأملی بر نگرش احسان طبری در بازخوانی ... (شهناز حجتی نجف آبادی) ۲۶۵

صنعت و کشاورزی در این دوره اشاره می‌کند (گراتوفسکی، ۱۳۹۰: ۸۷-۸۹ و ۱۴۶) اما کخ ادعا می‌کند تاکنون به اصطلاحی (در الواح تخت جمشید) که با قاطعیت بتوان آن را به برده تعبیر کرد، برنخورده از سویی دیگر انکار برده‌داری نیز ممکن نیست زیرا در اسناد بابلی در همین دوره از فروش برده به تکرار سخن رفته است و گزارش‌هایی درباره بازار معتبر برده‌فروشان در خوادایتشیه در نزدیکی تخت جمشید به دست آمده است (کخ، ۱۳۸۹: ۶۰) پیر بریان نیز به استناد الواح بابلی به رواج خرید و فروش برده در این دوره اذعان دارد و اشاره می‌کند شمار زیادی از بردگانی که اسامی آنان در الواح بابلی ثبت شده همراه با صاحبان آنان، نام ایرانی دارند که معلوم می‌شود پارسیانی که از قشرهای پایین جامعه بوده اند نیز ممکن بوده است به حالت بردگی در آمده باشند مگر اینکه اسامی ایرانی توسط صاحبانشان بر آنها گذاشته شده باشد که اگر اینگونه باشد باید به این نتیجه رسید که اسرای جنگی از آغاز فتوحات کورش و کمبوجیه از سرزمین‌های مغلوب به پارس آورده می‌شدند. (بریان، ۱۳۹۲: ۲۲۳/۱) اما در مقابل برخی ایران‌شناسان غیر مارکسیست به سطح بالای زندگی مردمان در جامعه هخامنشی اشاره می‌کنند و بر این عقیده هستند که حتی طبقات پایین اجتماعی چون خادمان و کارگران و یا نیمه آزادان در قبال انجام کار و خدمات حقوق و یا جیره روزانه یا ماهیانه دریافت می‌نمودند (هینتس، ۱۳۹۲: ۲۶۱-۲۶۲ و ۲۹۴ و ۳۴۹-۳۵۰)؛ (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۵۹).

۲.۳ نگرش مثبت طبری پیرامون تمدن هلنیستی

طبری با توجه به رویکرد انترناسیونالیستی خویش از جامعه ایران حین حکومت سلوکیان تحلیل مثبتی دارد و مختصات جامعه ایران را در تشدید جهات مثبت رشد اقتصادی و اجتماعی ایران، برقراری رابطه‌ای منحصربه‌فرد این دوره میان شرق و غرب، تعاملات همه‌جانبه و متقابل میان ایران و یونان، استفاده شرق از دستاوردهای علمی فلسفی و صنعتی یونان، رونق بی‌سابقه تجارت و بازرگانی، پیشه‌وری، شهرسازی، فلاحت راه‌سازی، استخراج معدن و درنهایت اعتلای هنر و علم و فلسفه و پیدایش مذاهب ترکیبی و نژاد مخلوط ایرانی-هلنی مثبت ارزیابی می‌کند. علاوه بر رویکرد انترناسیونالیستی طبری، منطق فکری - مفهومی مارکسیستی وی نیز در این نوع تحلیل دخیل بوده به گونه‌ای که وی مطابق

با قانون تکامل مدنیت، پیشرفت مدنی و غنی شدن جامعه ایران این دوره را معلول تکامل درونی فرهنگ ایرانی می‌داند (طبری، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۸).

اما برخی از محققان چون پیگولوسکایا برخلاف طبری بر پیامدهای منفی حضور یونانیان و حکومت سلوکیان اشاره دارد؛ وی اروپاسانتریسم را یکی از مهم‌ترین موانع موجود بر سر راه مطالعه معقول تاریخ شرق می‌داند که پیرو این طرز نگرش برخی محققان توسعه‌طلبی یونانیان و مقدونیان را پدیداری مثبت و مترقی نشان داده‌اند (بنگرید به: گیرشمن، ۱۳۹۵: ۳۰۷-۳۱۲) وی حمله اسکندر مقدونی را موجب بلایای دهشت‌باری برای مردم ایران می‌داند و بر این باور است که هلنیزاسیون در کار پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی، تکانی پدید آورد که خالی از تأثیر نبود ولی این تکان را نمی‌توان عمیق و دارای اهمیت دانست در زیربنای اقتصادی جامعه و نظام مبتنی بر آن دگرگونی‌هایی روی داد ولی جریان تولید، رشد و پیشرفت نیروهای مولد و ابزار و وسایل تولید به‌طور کلی در همان سطح باقی ماند علی‌رغم ایجاد شهرها و رشد قشر بورژوا در شهرها اما رشد نیروهای مولد به اندازه‌ای ناچیز بود که نه شیوه تولید را دگرگون کرد و نه مناسبات تولیدی را تغییر داد اما در مناسبات برده‌داری و خصایل آن دگرگونی‌هایی روی داد. برده‌داری مبتنی بر پدرسالاری صورتی بغرنج‌تر یافت و تا مراحل عالی برده‌داری باستان پیش رفت. علی‌رغم تغییرات و تحولاتی که در نظام مالکیت اراضی در این دوران صورت گرفت دگرگونی‌هایی اساسی و ریشه‌ای در این زمینه ایجاد نشد (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۴۳ و ۳۵) گیرشمن علی‌رغم نگرش مثبت خویش نسبت به هلنیزاسیون اما به وضعیت نامطلوب کشاورزان و وجود تضاد و مخالفت‌های دائمی میان کارگران و بورژوازی اشاره دارد (گیرشمن، ۱۳۹۵: ۳۰۹ و ۳۱۲) و فرای به بهره‌کشی اجتماعی و اقتصادی سلوکیان در ایران اشاره می‌کند (فرای، ۱۳۸۸: ۲۸۲) عنایت نیز بر این عقیده است که سازمان سیاسی اقتصادی جامعه ایرانی بر اثر سلطه سلوکیان دچار تضادهای درونی جدیدی گشت چون تضاد میان اشراف یونانی مآب و توده مردم ایران، تضاد میان شهر و روستا بر اساس بهره‌کشی ساکنان شهر از جماعات روستایی و تضاد میان اشراف زمین‌دار شهرنشین و روستائیان که جذب شهرها شده بودند. (عنایت، ۱۳۹۵: ۵۳-۵۴)

۳.۳ نگرش طبری پیرامون تمدن پارسی

از نگاه طبری مختصات حکومت اشکانیان از بعد ساختار کاملاً با حکومت هخامنشیان متفاوت است. وجود مجلس مهستان که عامل مهمی در تحدید قدرت و اختیارات شاه بوده، داشتن بُعد نظامی قوی و تسامح و مدارای مذهبی حکومت اشکانی را ناشی از ایلاتی بودن خاندان اشکانی و این امور را معلول عقب‌ماندگی قبایل پارسی نسبت به پارس‌ها دانسته است. در باب عدم تمرکز حکومت اشکانیان، گراتوفسکی بر این باور است که ساختمان سیاسی ساده دولت پارت نمی‌توانسته به شرایط پیچیده سیاسی زمان خود جواب دهد ناتوانی دستگاه حکومت ایجاب می‌کرد تا نقش مهمی به حکومت‌ها و شاهان کوچک واگذار شود تا به این وسیله همبستگی عناصر گوناگون دستگاه حاکم بیشتر شود اینجاست که دولت پارت ناگزیر از سویی به هلنی‌ها و از سویی دیگر به عشایر کوچ‌نشین قدیمی که دولت پارت را به وجود آوردند، میدان می‌دهد و این‌گونه در معرض تضادهای اجتماعی این دو گروه قرار می‌گیرد بنابراین اداره دستگاه حکومت به هرج‌ومرج می‌گراید (گراتوفسکی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۵۵) طبری نیز قائل به وجود یک تضاد در جامعه ایران عصر پارسی است؛ تضاد مابین این عقب‌ماندگی از سویی و آن تکامل عینی که جامعه در نظام تولیدی، هنری و فرهنگی دارد (طبری، ۱۳۸۷: ۲۸). وی در کتاب رمان گونه منتشر نشده خویش با عنوان *فرهاد چهارم*، مختصات جامعه و حکومت اشکانیان را بازگو نموده است. هدف اصلی طبری از تألیف این کتاب، نقد ساختار سیاسی حکومت زمانه خویش بوده است. مطابق نوشته‌های طبری درین کتاب، وی تسامح مذهبی موجود را کاملاً تحت تأثیر نوعی جهان‌وطنی متداول و آسان‌طلب فرهنگ هلنی تلقی نموده و همین علت را سبب فروکش نمودن تعصبات دانسته است (طبری، ۱۳۴۹: ۶-۷) او همچنین به اقتدار و اختیارات مستبدانه شاهنشاه و سیطره او بر اقوام گوناگون شرقی و غربی و وجود فاصله میان دستگاه حاکمیت و توده مردم، تابعیت بی‌چون‌وچرای مردم از اراده جبارانه شاهنشاه به‌عنوان نماینده خداوند اشاره نموده است (طبری، ۱۳۴۹: ۲۵) شاهنشاهان مستبد و فرومایه و به‌طور نمونه شخصیت فرهاد چهارم را به‌گونه‌ای شرح داده که رشوه‌ستانی از بیدادگران را بر دادرسی دادخواهان ترجیح می‌داده است (همان، ۶۱) و یا مراسم تاج‌گذاری شاهنشاهان را فرصتی ایده آل برای شاهان و شهربانان محلی جهت غارت مردم توصیف نموده است زیرا برای آنکه درهمی بدین مناسبت به دربار هدیه شود ده‌ها درهم به سود

جیب غارتگران اخذ می شده است (همان، ۵۷-۵۸) تصویری که طبری از جامعه اشکانی ترسیم می کند تصویری از طبقات کم تعداد غارتگر و طبقات پرجمعیت غارت شده است وی ریشه ستم کشی و مویه گری ایرانیان در قالب آیین های سوگواری را متعلق به همین ادوار می داند (همان، ۱۵). وی به استناد نوشته های فیلوسترات، به تاراج و غارت اموال کشورها و بهره جویی از قریحه هنرمندانه اقوام برای آراستن کاخ های شاهان بزرگ و خرد اشکانی اشاره می کند (طبری، ۱۳۴۹: ۲۵ و ۱۱۴).

رونق و رواج برده داری در جامعه اشکانی نیز از ویژگی های اصلی جامعه ایران عصر اشکانی بوده است (طبری، ۱۳۴۹: ۱۴ و ۱۹ و ۶۴-۶۵ و ۸۴)؛ (گرانوفسکی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۴۶-۱۴۷). اصطلاح «بندک»، «انشهریک» و «راسیک» برای بردگان این دوره بکار می رفته که بیشتر در کارهای خانه یا امور کشاورزی و یا معادن شاهی و املاک معابد خدمت می کردند (دیاکونف، ۱۳۴۶: ۲۹۵-۲۹۶؛ همو، ۱۳۵۱: ۶۸-۶۹)؛ (عنایت، ۱۳۹۵: ۶۰) پیگولوسکایا به استناد نوشته های مورخان رومی چون پلوتارک و پمپه تروگ، به حضور بردگان یا توده عظیم گماشتگان (Servitiores) به عنوان نیروی عمده سپاه در روزگار پارتیان اشاره دارد وی در نهایت مشخصات نظام برده داری را کاملاً متناسب با مناسبات اجتماعی اشکانیان می داند (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۱۳۱ و ۱۳۳) و (ویدن گرن، ۱۳۹۱: ۳۲).

اما رونق در نظام تولید صنعتی و کشاورزی به همراهی رونق تجارت و بازرگانی و نقش مبادله ای ایران در مسیر مواصلاتی شرق و غرب از یک طرف و از سویی دیگر تمامی ویژگی های ساختاری قدرت باعث ایجاد تضاد در جامعه اشکانی گردیده بود (طبری، ۱۳۸۷: ۲۸)؛ (گرانوفسکی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۴۴) این رونق در نظام تولیدی و تضاد و کشاکش موجود در جامعه ایران عصر اشکانی رفته رفته باعث تغییر صورت بندی اجتماعی گردید بطوریکه در دوره ساسانی فرم جامعه ایران از برده داری به فرم فئودالیتت تغییر یافت.

۴.۳ اظهار نظر طبری در مورد جامعه ساسانی

همان گونه که پیش تر ذکر شد در نگرش مارکسیستی تغییرات در نظام تولید جامعه، سبب تغییر و تحولات در نظام های روبنایی جامعه می گردد. طبری تکامل تولیدات کشاورزی و پیشه وری، بسط شهرها و پیدایش شهرهای نوین، گسترش جاده های ارتباطی و تشدید جریان تقسیم کار در صنایع و کشاورزی، دامنه وسیع مبادلات بازرگانی داخلی و خارجی،

تأملی بر نگرش احسان طبری در بازخوانی ... (شهناز حجتی نجف آبادی) ۲۶۹

رواج مسکوکات، ظریف شدن شیوه ارتباطات و معاملات بازرگانی که از دوره اشکانی آغاز شده و در این دوره به اوج خود رسیده بود را سبب تغییر صورت بندی جامعه ایران عهد ساسانی می‌داند از نظر وی جامعه ساسانی با مرحله فئودالیزم تطابق دارد؛ اما پروسه فئودالیزاسیون جامعه را بسیار کند و پیشرفت آن را خزان خزان (همان، ۲۹) ارزیابی می‌کند. وی کند بودن روند فئودالیزاسیون جامعه ساسانی را معلول ساختار حکومت می‌داند. عدم تحرک اجتماعی، اختلافات شدید طبقاتی و عواملی همچون استبداد شاه، رقابت دائمی اشرافیت، سنگینی خراج و اشتهای پایان‌ناپذیر خزانه شاهی و دیگر خزانه‌ها، سیطره آتشکده و رقابت آتشکده و تخت، جنگ‌های پایان‌ناپذیر با همسایگان شرقی و غربی از جمله عواملی بوده که نمودشان را می‌توان در بروز جنبش‌هایی چون جنبش مانی و مزدک مشاهده نمود اما شاهان ساسانی با توسل به خشونت‌های خونین بر آن‌ها غلبه می‌کنند. در جامعه ساسانی دهقانان و شبانان عملاً بندگان و رعایای محکوم بزرگان و آزادان و دیهگانان و موبدان و هیربدان‌اند. مخارج سنگین مربوط به دربار، جنگ‌ها، آتشکده، مخارج زندگی سراپا تجمل اشرافیت فاسد بر دوش روستاییان و شبانان و پیشه‌ورن است که از یکسو باید سفره‌های اشراف را با محصول کار خود رنگین کنند و از سوی دیگر می‌بایست خود در میدان جنگ در جامه سرباز طعمه شمشیر دشمن قرار گیرند.

اما طبری با نگرشی همدلانه در درون این تناقض موحش طبقاتی، به رشد و رونق فرهنگ مادی و معنوی (اعم از اقسام هنر و ادبیات و علم، منطق، نجوم و فلسفه) اشاره دارد و این سیر را سیری متباین می‌داند که در آن هم شکفتن و هم پوسیدن هر دو مشاهده می‌شود پوسیدگی آن، حکومت را به مغاک زوال می‌افکند اما عوامل شکوفاننده آن در بستر تمدن اسلامی به بالیدن و رشد خویش ادامه می‌دهد. (طبری، ۱۳۸۷: ۲۹-۳۰)

وی با پایبندی به وجود قانون‌مندی‌های عام تکامل در جامعه ایران در ادوار باستان، سعی دارد تا با شاخص بندی، باور خویش را دقیق‌تر بیان نماید

۴. شاخص‌های قانونمندی‌های عام تکامل در جامعه ایران از نگاه طبری

۱.۴ ساخت اجتماعی

از نظر طبری نظام دودمانی پدرسالاری یا نظام ویس مربوط به اقوام آریایی چادرنشین و گله‌دار بوده و آیین مزدا پرستی کهن با چند خدایی (پلی تئیسیم) ناتورالیستی مربوط به این

دوره بوده اما با ترکیب نظام ویس با نظام اجتماعی بومیان فلات ایران، نظام اجتماعی جدیدی برای جامعه ماد و هخامنشی ایجاد شد. ایدئولوژی مزده یسنا انتقال از نظام ویس به نظام مختلط بردگی پاتریارکالی که در رأس آن شاه مستبد قرار می‌گرفت را پشتیبانی می‌کند (طبری، ۱۳۸۷: ۳۰) همانگونه که در ایدئولوژی جدید، اهورا، خدای یکتا (مونوتئیسم) جایگزین پلی تیسم (=چندخدایی) می‌شود، در نظام سیاسی هم شاهی مطلق العنان و مستبد در رأس جامعه قرار می‌گیرد. پیر بریان نیز همسو با طبری بر این باور است که قدرت پادشاهی پارس زیر نفوذ و فشار داریوش، خود را صاحب یک ایدئولوژی سیاسی-مذهبی فوق العاده توانا و منسجم کرده است داریوش په در زمان صلح و چه در زمان جنگ نماینده و نایب اهورامزدا روی زمین است و همگان موظف به خدمت وفادارانه به شخص شاهنشاه هخامنشی هستند. (بریان، ۱۳۹۲: ۳۰۶/۱)

با این مشخصاتی که طبری برای نظام اجتماعی جامعه آریایی کهن با آن ایدئولوژی مزدا پرستی کهن ارائه می‌کند این دوره از تاریخ ایران را با مرحله کمون اولیه و نظام اجتماعی ماد و پارس‌ها را با ایدئولوژی مزدایسنا با دوره برده‌داری تطابق می‌دهد. وی در ادامه به وجود تضادها در قالب مبارزات بین اقوام کوچنده و ساکن یا اقوام دامدار و کشاورز در این مقطع تاریخی ایران اشاره دارد.

طبری نه تنها عامل انتقال از نظام ویس به نظام استبدادی را در وجود یک شاه مستبد در رأس می‌بیند بلکه رشد سریع شهرها، بسط سریع بازرگانی داخلی و خارجی بسط سریع تولیدات صنعتی و افزایش تعداد پیشه‌وران و بغرنج‌تر شدن تقسیم‌کار بین آن‌ها به‌ویژه در دوران اشکانی و ساسانی، گسترده‌تر شدن ساخت دیوانی یا دولتی، بسط ارتش و نظام جاسوسی و نیز پیچیده‌تر شدن نظام طبقاتی جامعه ایران را نشانه‌های بارز تحول در راستای تکامل جامعه از نظام ویس به نظام اجتماعی عالی‌تر و کامل‌تر می‌داند. در ساختار اجتماعی مبتنی بر نظام ویس، آثروانان و ارتشتاران و روستائیان و شبانان جای داشتند سپس در نظام اجتماعی دوره اشکانی و ساسانی، دیران و اهل کسب و صنعت و حرفه واستریوشان و هوتخشان جزء اقشار و طبقات عمده و اساسی جامعه هستند هرچند تحرک اجتماعی در درون این هیرارشی کار آسانی نبوده است. (طبری، ۱۳۸۷: ۳۲)

طبری بر این باور است که مختصات روند و رشد تاریخی و اجتماعی جامعه ایران به‌گونه‌ای بوده که صورت بندیهای اجتماعی در آن هرگز به شکل خالص نبوده است در

تأملی بر نگرش احسان طبری در بازخوانی ... (شهناز حجتی نجف آبادی) ۲۷۱

دوران بردگی که اصولاً بسط و تکاملش را به شکل فرعی و جنبی در متن و بطن دیگر نظامات طی کرده است، نظامات پدرشاهی و دودمانی مسلط است در مرحله فئودالی بقایای نیرومند بردگی و نظامات پدرشاهی و دودمانی وجود دارد حتی در این مرحله مالکیت مشاع دهقانی (کمون) و خانواده‌های پدرشاهی در حال تلاش و خانواده‌های کوچک و زمین‌داران بزرگ در حال پیدایش هستند با همه این احوال؛ جامعه، جامعه‌ای برده‌دار با مناسبات پدرشاهی و دودمانی است اما طبری متناسب با منظومه فکری خویش بر این عقیده است که بین این اختلاط پدیده‌های اجتماعی همیشه باید صورت‌بندی عمده را تشخیص داد و بدین ترتیب هویت جامعه را مشخص نمود.

قومیت یا حکومت	نظام اجتماعی	ایدئولوژی پشتیبان	اشکال مالکیت	فرم‌اسیون یا صورت بندی
اقوام آریایی چادرنشین اولیه	نظام دودمانی (نظام ویس)	آیین مزدا پرستی کهن (پلیتیسیم ناتورالیستی)	مالکیت قبیله‌ای	کمون اولیه
مادها و هخامنشیان	نظام دودمانی (نظام ویس)+ نظام اجتماعی بومیان ایران=نظام اجتماعی جدید	آیین مزدیسنا (مبتنی بر یکتایی اهورامزدا)	مالکیت باستانی قبیله‌ای -دولتی	بردگی
اشکانیان	دمکراسی پاتریارکال	آیینی مبتنی بر سه گانه پرستی (مهر-ناهیتا و اهورامزدا)	مالکیت قبیله ای - دولتی	بردگی - مرحله گذار از بردگی به مرحله فئودالیت
ساسانیان	نظام طبقاتی (هیرارشی) و نظام استبدادی یا دسپوتیزم تئوکراتیک	دین زرتشتی	مالکیت فئودالی یا ملکداری	فئودالیت

صورت بندی تاریخ ایران باستان (حکومت، نظام اجتماعی، ایدئولوژی، شکل مالکیت و نوع صورت بندی) از نگاه احسان طبری

۲.۴ پیدایش دسپوتیزم یا حکومت خودکامه

از نظر مارکس با توجه به چگونگی پیدایش شیوه تولید از منظر دیالکتیک تاریخی، عوامل تحول هر نظامی از درون خود آن نظام‌ها سر برمی‌آورد. بر این اساس مارکس سیر پیشرفت تاریخ را بر اساس شیوه تولید بررسی می‌نمود بطوریکه جوامع انسانی با توجه به در اختیار داشتن شیوه تولیدی خاص، در یکی از مراحل کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیت و سرمایه‌داری قرار می‌گرفتند اما به باور مارکس در برخی جوامع آسیایی به واسطه برخی

عوامل، مالکیت‌های خصوصی شکل نگرفته و از این جهت شیوه‌ی خاصی از تولید خارج از مراحل مذکور، برای آن‌ها وجود داشته که بدان شیوه «تولید آسیایی» گفته می‌شد. برای اولین بار در ژوئن ۱۸۵۳ م مارکس طی نامه‌ای به انگلس به فقدان مالکیت‌های خصوص در جوامع کهن شرقی اشاره نمود و انگلس علت این امر را در وضعیت اقلیمی و کم‌آبی و وجود سیستم‌های آبیاری مصنوعی و مداخله دولت در امر آبرسانی و مالکیت بر اراضی دانست. در نامه‌نگاری‌های مارکس و انگلس به همدیگر، عدم شکل‌گیری مالکیت خصوصی در شرق، به‌مثابه کلید واقعی بهشت شرق یا کلید واقعی تمام شرق دانسته شده است (سیف، ۱۳۸۰: ۱۶ و طبری، ۱۳۸۷: ۴۴-۴۵) مطابق نظر مارکس و انگلس کم‌آبی در مناطق شرقی یا آسیایی همچون ایران باعث شکل‌گیری حکومت استبدادی بجای فئودالیت شده و دخالت دولت در امر آبیاری و آبرسانی باعث مالکیت‌های دولتی و عدم شکل‌گیری مالکیت‌های خصوصی شده است. (طبری، ۱۳۶۸: ۲۴۱) مسئله کم‌آبی و لزوم به‌کارگیری سیستم‌های آبیاری مصنوعی، سبب شده تا یک کارکرد اقتصادی به‌تمامی حکومت‌های آسیایی محول شود و همین عامل باعث افزایش اقتدار دولت و زمینه‌ساز استثمار و استبداد دولت در چنین جوامعی بوده است. طبری نیز به مسئله کم‌آبی در جامعه باستانی ایران و ضرورت ایجاد شبکه منظم آبیاری مصنوعی اشاره می‌کند و او به استناد اسناد متعدد به مداخله مستقیم دولت هخامنشی، اشکانی و ساسانی برای ساختن سیستم مصنوعی آبیاری اشاره می‌کند.

طبری در راستای نظر مارکس و انگلس تسلط شاهنشاه را بر اراضی متصرفی (مفتوح العنوه) و ملک طلق او بر اراضی مسلم می‌داند اما شاه می‌توانسته آن را به درباریان و دیوانیان و شهربانان خویش ببخشد و یا مدت العمر واگذار نماید که این اقدام بر سلطه فردی و اقتدارات شخص شاهنشاه می‌افزوده هرچند این اراضی غالباً نتیجه فتوحات جنگی بود شاهان هخامنشی کشت و زرع را در این اراضی تشویق می‌نمودند تا بر عواید خویش بیفزایند. وی تسلط هخامنشیان بر سیستم آبیاری و املاک وسیع را به استناد گزارش‌های مورخان یونانی چون گزنفون، نمونه بارز استبداد شرقی مطابق نظر مارکس می‌داند که این استبداد حکومتی در دوره ساسانیان به‌حداعلای خود می‌رسد و جنبه تئوکراتیک نیز می‌یابد و شاه به‌عنوان یک موجود ماورالطبیعه، استبدادی را می‌آفریند که موجبات اسارت مردم یا بقول مارکس منجر به بردگی جمعی می‌شود. آنچه در دوره‌های هخامنشی و ساسانی، استبداد دستگاه حاکمیت را مضاعف می‌نمود دستگاه اداری یا دیوانی، دستگاه جاسوسی،

تأملی بر نگرش احسان طبری در بازخوانی ... (شهناز حجتی نجف آبادی) ۲۷۳

ارتش و سیستم خراج ستانی منظم از تمامی طبقات پایین جامعه بوده است بطوریکه خزانه دولت و گنجینه شاه یکی می‌شود. (طبری، ۱۳۸۷: ۳۱) همان‌گونه که مارکس سیاست دولت را چیزی جز اراده فردی یک شخص بر کل جامعه و مالکیت کامل او بر وسایل تولید نمی‌داند بطوریکه تمامی روابط تولید در جامعه آسیایی مبتنی بر استثمار بوده است (وطن‌خواه ۱۳۸۰: ۵۰-۵۲ و ۲۸).

اما طبری به استناد تحقیقات برخی ایران‌شناسان چون گایگر در کتاب *تمدن ایرانیان شرقی در دوران باستان* (نک: به لمبتون، ۱۳۶۲: ۵۰-۵۱) و مطالعات دیاکونف (نک: به دیاکونف: ۱۳۴۶: ۱۳۵) و (نک: به گیرشمن، ۱۳۹۵: ۳۴۷-۲۹۵-۲۹۶ و ۳۰۹) و کریستن سن (نک: به: کریستن سن، ۱۳۷۵: ۳۹-۴۰ و ۱۶۱-۱۶۲) (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۶۲ و ۱۲۸-۱۲۹) کتاب *فقهی ماتیکان هزار داتستان*، فقدان مطلق مالکیت خصوصی در ایران را منطبق با واقعیات تاریخی ایران نمی‌داند (نظر مارکس و انگلس را رد می‌کند) اما درعین حال نظریه مارکس و انگلس را دارای نکته مهمی می‌داند و آن سست بودن پایه مالکیت بر زمین به علت قدرت استبدادی شاه بوده است. اینکه خراجی که شاهنشاه از بابت زمین از اشراف و اعیان می‌ستاند باعث تقویت پایه اقتصادی قدرت استبدادی شاه می‌شده است (طبری، ۱۳۸۷: ۴۸-۴۹). کاتوزیان نیز در این مورد با طبری هم‌عقیده است وی می‌نویسد:

ایران در طول تاریخ همواره دولت و جامعه استبدادی بوده است... نظام حکومت استبدادی، مبتنی بر انحصار حق مالکیت و نیز اقتدار نظامی و دیوانی شدید است - نه لزوماً متمرکز بود که بر اثر آن پدیدمی‌آید. حق مالکیت خصوصی اراضی وجود نداشت بلکه فقط امتیازی بود که دولت به اشخاص می‌داد لذا هر زمان هم که اراده می‌کرد آن را پس می‌گرفت (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۷)

۳.۴ برده‌داری در جامعه ساسانی

طبری به استناد منابع داخلی ساسانیان چون ماتیکان هزار داتستان و منابع خارجی معاصر، وجود بردگان در جامعه ساسانی را قطعی می‌داند وی به استناد نوشته‌های پروکوپئوس اشاره می‌کند که کوات ساسانی به سربازان خود اجازه داد تا بعد از فتح شهر آمیدا، سکنه شهر را به اسارت و به غلامی بگیرند و یا برگزیدن لقب هزار بندک توسط مهر ناریسی، وزیر مشهور بهرام پنجم و یزدگرد دوم حاکی از همین امر است. طبری داشتن بردگان بسیار

را از علائم شکوه و احتشام اشرافیت ساسانی می‌داند... (طبری، ۱۳۸۷: ۳۲-۳۳)؛ (کریستن سن، ۱۳۷۵: ۳۷۷ و ۴۶۳) گیرشمن روستائیان را بزرگ‌ترین توده ملت ایران می‌داند که قانوناً آزاد بودند ولی عملاً به صورت بردگانی وابسته به زمین درآمدی بودند و با اراضی و دهکده‌ها فروخته می‌شدند. (گیرشمن، ۱۳۹۵: ۴۰۲) کولسنیکف نیز به استناد کتاب ماتیکان به وجود بردگان در جامعه ساسانی اشاره دارد (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۳۲) پطروشفسکی استفاده از کار بردگان را در سیستم آبیاری و در پیشه‌وری رایج می‌داند (پطروشفسکی، ۲۵۳۶: ۸۸) شبیپمان نیز مطابق برخی اصطلاحات در منابع فارسی میانه به وجود بردگان در جامعه ساسانی معتقد است اما اصلاحات خسرو انوشیروان را باعث کاهش برده‌داری در جامعه ساسانی می‌داند (شبیپمان، الف ۱۳۹۰: ۹۳).

۴.۴ فئودالیزاسیون از نگاه طبری

از نظر طبری، مورخان غیر مارکسیستی فئودالیزم را به معنای فقدان تمرکز و وجود ملوک الطوائفی گرفتند این در حالی است که مورخان مارکسیستی برای فئودالیزم محتوای اقتصادی در نظر می‌گیرند، به معنای استثمار رعایای وابسته به زمین توسط مالک فئودال از طریق گرفتن بهره مالکانه بر اساس مزرعه و غیره. سیستم ملوک الطوائفی به معنای عدم تمرکز با فئودالیسم اروپایی همراه بوده ولی صفت اساسی آن نیست. جامعه می‌تواند از جهات اقتصادی فئودالی باشد ولی از جهت سیاسی متمرکز باشد. (طبری، ۱۳۸۷: ۳۴) اصولاً در سیستم اجتماعی اشکانی دموکراسی پاتریارکال، اجرا مشاوره در جلسات روحانیون و روسای خانواده‌های بزرگ (=مهمستان) دیده می‌شود چیزی که در نظام اجتماعی هخامنشی و ساسانی نبوده از نظر طبری این ویژگی تحت تأثیر شیوه اداره یونانی مآبانه و از طرف دیگر تحت تأثیر نظام ویس در جامعه اشکانی ایجاد شده است. به نظر طبری چنانچه جریان فئودالیزاسیون مطابق نظر مورخان مارکسیستی به معنای اقتصادی آن بگیریم می‌توان این روند را از همان اوان دولت هخامنشی مشاهده کنیم بطوریکه این روند در دوره‌های اشکانی و ساسانی رو به تزاید نهاده است و شاهان ساسانی به دهگانان متمول صاحب زمین و دارای رعیت (دیهاگانیکان) تکیه خاصی می‌کند. (طبری، ۱۳۸۷: ۳۵) شبیپمان هم مطابق دیدگاه مورخان مارکسیستی حکومت اشکانیان را فاقد خصیصه‌های فئودالی می‌داند (شبیپمان، الف ۱۳۹۰: ۱۰۶) برخی محققان نیز دو تعریف مارکسیستی و غیر مارکسیستی از

تأملی بر نگرش احسان طبری در بازخوانی ... (شهناز حجتی نجف آبادی) ۲۷۵

فئودالیسم ارائه می‌دهد وی مختصات اصلی فئودالیسم غربی را در واگذاری قطعه زمینی به شخصی، تعهد شخص مالک درازای دریافت زمین خدمت نظامی ارائه دهد و مراسمی که در نتیجه آن، تیول گیرنده به اعطاکننده در مقام سرور فئودال سر می‌سپارد و خود را به‌عنوان تیول‌دار و واسال به او متعهد می‌کند اما مطابق دیدگاه مورخان مارکسیستی، مناسبات فئودالی کاملاً با شرایط تولید وفق داده می‌شود یعنی فئودالیسم، نظام استثمار زمین و روستائیان وابسته به دست زمین‌داران فئودال است بر اساس این تعریف مورخان مارکسیستی حکومت اشکانیان را فئودالیته نمی‌دانند و جامعه برده‌دار را برای این حکومت متصور هستند. (شپیمان، الف ۱۳۹۰: ۱۰۷) و (ویدن گرن، ۱۳۹۱: ۷۷). طبری حکومت ساسانیان را کاملاً مطابق با مرحله فئودالیزاسیون تعریف می‌کند.

پیگولوسکایا بنا بر تلقی مارکسیستی خود گذر از جامعه برده‌داری به فئودالیسم را روندی کند می‌داند که از قرون سوم و چهارم میلادی آغاز و بعد در قرون پنجم و ششم به نقطه اعتلای خود رسید وی علت این امر در تأسیسات متعدد جدید و یا بازسازی شهرها می‌داند که شرایط تولید تازه‌ای را یا خلق کردند یا تعمیم دادند وی اسکان اسرای رومی در شهرهای ایران و استفاده از نیروی تولیدی آن‌ها در صنایع مختلف را سبب جایگزینی این قشر بجای بردگان قبلی تلقی می‌کند. (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۳۸۱) شپیمان نیز همچون آلتهایم چه بر اساس تعریف غربی فئودالیسم چه بر پایه تعریف مارکسیستی به فئودالی بودن ساختارهای جامعه ساسانی بخصوص بعد از قرن پنجم اذعان دارند (شپیمان، ۱۳۹۰ ب: ۹۲-۹۳) و (آلتهایم، ۱۳۸۲: ۲۹۹). کولسنیکف حتی تمرکز سیاسی موجود در نظام سیاسی ساسانیان را شکل گرفته بر اساس منطق فئودالیسم می‌داند و اصلاحات خسوانوشیروان را در گسترش روند جریان فئودالیسم مؤثر می‌داند. (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

۵.۴ جهان‌بینی مزدیسنا

طبری شکل جهان‌بینی رسمی دینی آغاز دوره ساسانیان را فصلی مهم از تاریخ تکامل ایدئولوژی مذهبی در ایران می‌داند وی تکامل دین مزدیسنا را مربوط به صد و پنجاه سال ابتدایی حکومت ساسانی می‌داند که به اتکا چهار تئولوگ بزرگ چون تنسر، ارداویراف و کرتیر و اذربد مهراسپندان روند تکاملی خویش را گذراند. که هرکدام از این موبدان بزرگ در مدت یک قرن و نیم خدمات چشمگیری را نسبت به دین و یا ایدئولوژی حکومت

ساسانی انجام دادند چون گردآوری اوستا و خرده اوستا، ابداع یا تکمیل دین دبیره، پیراستن دین از الحاد، تنظیم قواعد و آداب و رسوم عبادت زرتشتی. البته انجام این خدمات بر اساس ضرورت‌هایی بود که برای حکومت ساسانی به‌عنوان یک حکومت تئوکراتیک مطرح می‌شد طبری اضافه می‌کند که موبدان مذکور در عین داشتن ذکاوت و تیزهوشی اما به‌طور عمدۀ دارای مواضع ارتجاعی هم در فکر هم در عمل بودند. تکوین و حفظ ایدئولوژی شاهنشاهی مستبد ساسانی برای قوام حکومت ساسانی و جهت مقابله با هجوم نیرومند ایدئولوژی‌های دیگری و مخالف، ضرورت عینی داشته است. طبری توجهات تئولوگهای مذکور را با فلسفه ایده‌یستی و تئولوگهای زمان خویش از جهت مشتمل بودن بر سفسطه یکسان و مشابه قلمداد می‌کند (طبری، ۱۳۸۷: ۱۸۹-۲۰۰)

۱.۵.۴ ثنویت در اعتقادات مزدیسنان در نگاه طبری

طبری توصیف جهان به‌مثابه عرصه نبرد ضدین را یکی از آموزش‌های دیالکتیک می‌داند که محرک انگیزه درونی حرکت و تغییر و سرچشمه جنبش تکاملی نسج هستی از ساده به بغرنج و از نازل به عالی است انسان به اقتضای درجه و مقام تکامل فکری خود این نبرد متضادها را در طبیعت و اجتماع بیان می‌کرده است طبری این اندیشه یا تفکر ثنوی در اعتقادات مزدیسنا را صرفاً مذهبی نمی‌دید بلکه آن را مظه‌ری از درک بدوی اندیشه دیالکتیک نبرد متضادها می‌دید موافق اساطیر مزدیسنا بر اساس اختلاط و آمیزش دو مبدأ خیر و شر، نسج هستی مملو از مقولات و عناصر متضاد باهم در جهان طبیعت در اجتماع و در روحيات انسان ایجاد شده است و درنهایت باره‌ایی مبدأ خیر از آرایش شر، نور به پیروزی خواهد رسید. این دوگانگی در آیین مزدیسنا از نظر طبری دو ریشه دارد الف: ریشه اجتماعی و آن ناظر بر نبرد قبایل زراعت‌پیشه و طوایف بیابان‌گرد شبان است که مضمون عمدۀ تاریخ دوران پیدایش مزدیسناست. دوم ریشه طبیعی و آن انعکاس تضادی است که در پدیده‌های طبیعی به‌ویژه در سامان عبوس خاورزمین مشهود است. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۹-۱۴۱)

اما در جریانات الحادی منشعب از آیین مزدیسنا (الحاد مانوی و الحاد مزدکی) هرچند تقابل دو مبدأ متضاد مسئله مرکزی و روح تعالیم این دو الحاد نیز بوده اما تفاوت‌های اساسی باهم دارند. مانی با جنبه‌های عمیق عرفانی و مرتاضانه و بدبینانه ویژه خود این تقابل را تبیین می‌کند اینکه از ستیز میان نور و ظلمت جهان پدیدار می‌شود روان نورانی و تن

ظلمانی است ارواح نورانی در کالبد ظلمانی زندانی‌اند و پس از مرگ رها می‌شوند و به خورشید صعود می‌کنند ولی در حال حاضر ظلمت است که مسلط است لذا جهان عرصه رنج و بیداد است؛ اما در الحاد مزدک که در دوره قباد پدیدار می‌شود و متوجه نبرد بر ضد اشرافیت و مذهب مسلط است، رابطه میان نور و طلبت به نحو دیگری است نور و روشنایی برخلاف مبدأ شر، مبدأ آگاه و باراده است و حرکت نور برخلاف حرکت ظلمت ارادی است آمیزش این دو مبدأ و پیدایش جهان مادی امری تصادفی نبوده نور هم‌اکنون بر ظلمت مسلط است ولی این استیلا کامل نیست هدف هر مزدکی باید این باشد که ذرات نور را از چنگ ظلمت برهاند تا غلبه نهایی نور بر ظلمت حادث شود. پس مانی نور را در چنگال ظلمت اسیر می‌دید اما مزدک با چهره انقلابی بی‌باک و خندان، به غلبه عنصر نور باور دارد و تأمین نجات و تسلط قطعی آن را وظیفه خود می‌شمرد.

در نهایت طبری تقابل دو مبدأ متضاد در تعالیم مزدیسنا و الحادات آن از جهت محتوا با دیالکتیک متفاوت می‌داند اما آن را در حد و شکل بدوی تضاد دیالکتیکی قابل قبول می‌داند وی احتمال جدی می‌دهد که اندیشه ابتدایی دیالکتیک ایرانی با همان محتوای مذهبی و اساطیری‌اش یکی از مهم‌ترین منابع الهام نخستین دیالکتیسین مای یونان باستان بوده است و یا در دیالکتیک هراکلیت به احتمال جدی تعالیم مزدیسنا تأثیرگذار بوده است (طبری، ۱۳۸۷: ۱۴۰-۱۴۵).

۵. وجه اخلاقی-عاطفی خوانش تاریخی طبری

علاوه بر بینش نظری، مطالعه‌ی تاریخ ایران باستان برای طبری، وجهی اخلاقی-عاطفی نیز دارد و آن نیز به نوع نگرش تاریخی کلان طبری برمی‌گردد. در اینجا به روشنی می‌توان نوعی گرایش عاطفی یا وطن‌دوستی غیرشوینستی را در روایت طبری از تاریخ ایران مشاهده کرد. شاید بتوان به نوعی، چشم‌انداز طبری به تاریخ باستان (کل تاریخ ایران) را نوعی تاریخ اندیشه یا تاریخ مردان بزرگ دانست که به زعم مورخ، حیات و اندیشه‌ی آنها در زمینه‌ای از مناسبات اقتصادی و اجتماعی، تاریخی غنی و سرشار در ایران رقم زده است؛ بنابراین، می‌توان کلیت بینش تاریخ نگارانه‌ی احسان طبری را در ذیل دو گانه‌ی بینش نظری مارکسیستی- وطن‌دوستی عاطفی گنجانند؛ دو گانه‌ای که به صورت جدی، خوانش تاریخی احسان طبری را تحت تأثیر قرار داده است.

گذشته‌ی ایرانیان، شگرف، عبرت‌آموز و غنی است. در این فلات کوهستانی آفتاب‌زده، طی زمان‌های دراز، انسان‌های بزرگی زیسته‌اند که هر یک در کالبد مادی و معنوی عصر خود، با شراره‌های ناب، به خاطر آنچه آن‌ها عدالت و فضیلت شمرده‌اند، سوخته‌اند. برای من، آشنایی با کارنامه‌ی خونین و سوزان حیات معنوی آنان، یک بیداری، یک غرور و یک احساس وظیفه بود. (طبری، ۱۳۸۶: ۱۷)

این البته گرایش نبود که نزد طبری به تفاخری همه‌جانبه یا شوینستی نسبت به تاریخ ایران باستان ختم شود. طبری آشکارا با نقد این شیوه‌ی بازخوانی تاریخ ایران باستان، تفاخر به جهان‌گشایی‌ها، افزایش احساس بغض و کین نسبت به دیگران و تقویت غرور ملی را جزو آفاتی می‌شمرد که بعضاً در بازخوانی تاریخ باستانی ایران بر آن‌ها تکیه می‌شد. طبری بارد و کنار زدن این خوانش، در تلاش بود تا خوانش خود را خوانشی اخلاقی همراه با سویی‌هایی از تفاخر به میراث فرهنگی قلمداد کند.

اگر ما ساکنان این کشور، از اقوام دیگر تجاوز و ستم دیدیم، به‌نوبه خود، از ستم و تجاوز به ملل دیگر بازناستاده‌ایم. غرور ما باید به چیزهای شریف، به آفرینش‌ها و ابداعات باشد نه به ستم‌ها، تجاوزها و جهان‌گشایی‌ها. در شکل‌گیری آنچه تمدن ایرانی می‌نامند، بسیاری از مردمان سایر مناطق مانند هندیان و مصریان و غیره نقش داشته‌اند، بنابراین، غرور میهن‌پرستانه‌ی ما باید با احساس انترناسیونالیسم و علاقه و احترام به سرنوشت دیگر اقوام و ملل همراه باشد. (طبری، ۱۳۸۶: ۱۸)

این، آشکارا تلاش برای تلفیق یا نوعی آشتی دادن بنیان‌های ضد ملی‌گرایانه‌ی مارکسیست و وطن‌دوستی مألوف بود. طبری تلاش می‌کرد تا با تلفیق و نزدیک کردن این دو گرایش، از یک‌سو، میراث باستانی ایرانی را از برخی منظرها قابل ستایش بداند و از جانب دیگر از سوق یافتن این گرایش به‌جانب رویکردهای شوینستی و تفاخرگرایانه، بپرهیزد. (نک: طبری، ۱۳۸۶: ۲۳-۲۲)

به‌عنوان مثال طبری در برابر نقلی که کریستن سن از آگاتیاس، مورخ یونانی قرن ششم میلادی، پیرامون خشکی و فقر زبان پهلوی رایج در عصر ساسانی می‌آورد و به‌قصور و ناتوانی این زبان در ترجمه دقیق ظرایف ادبی و معانی دقیق حکمت یونانی و رومی اشاره می‌کند، موضع قاطعی می‌گیرد، وی زبان پهلوی را از جهت اصطلاحات یا ترمینولوژی نجومی، فلسفی و منطقی غنی می‌داند (همان، ۱۶۶-۱۶۸) وی نقش تفکر ایرانی در تکامل

فلسفه یونانی در زمان حکمای عتیق (از هراکلیت تا ارسطو)، حکمای اسکندرانی و گنوستیک و نوافلاطونی (در زمان اشکانی و ساسانیان) را گوشزد می‌کند و به استناد روایات تاریخی برخی مورخان چون ابن خلدون به توجه خاص ایرانیان در دوران ساسانی نسبت به علوم عقلی اشاره می‌کند و به استناد روایت جاحظ در مورد محتوای علمی، ادبی و حکمی سیر الملوک و یا روایت ابن ندیم و اشاره وی به کتبی که با محتوای منطق و طب به زبان پهلوی موجود بودند و توسط ابن مقفع به عربی ترجمه شده‌اند، اشاره دارد و با اتکای این روایات، ضمن رد نظر آگاتیاس، زبان پهلوی ساسانی را زبان فلسفی و منطقی رسایی در دوران ساسانی معرفی می‌نماید (طبری، ۱۳۸۷: ۱۶۲-۱۶۳) او حکمت اشراق و عرفان ایران اسلامی را به جهان‌بینی‌های دوران قبل از اسلام بخصوص دوره ساسانی مدیون می‌بیند و بر این باور است که ترمینولوژی فلسفی-مذهبی پهلوی مستقیم و غیرمستقیم بر فلسفه سهروردی تأثیرگذار بوده اما باز خاطر نشان می‌کند که در بیان جهات مثبت زبان پهلوی باید اندازه شناخت و نباید دچار افراط ناشی از شوینیسم زبانی شد (همان، ۱۸۶).

۶. نتیجه‌گیری و سخن پایانی

احسان طبری به‌عنوان یکی از مهم‌ترین تئوریسین‌های حزب توده تلاش می‌نمود تا تاریخ ایران باستان را نه در قالب‌های رسمی زمانه خویش که متناسب با دیدگاه‌های حزبی و در راستای اهداف سیاسی‌اش، بازخوانی نماید او به تأسی از مارکس، تحولات اجتماعی این دوره را درزمینه‌ای از مناسبات ماتریالیستیک می‌گنجاند و موقعیت این تحولات را در نسبتی که با تحولات کلان‌تر جامعه و مناسبات تولیدی داشتند، بررسی می‌نمود وی با تفکیک دو مقوله‌ی «تاریخ تحولات» و «تاریخ ایدئولوژی»، بُعد نخست را مربوط به کار مورخان می‌دانست و بُعد دیگر را همان‌جایی تصور می‌کرد که وی به‌مثابه‌ی شناساننده‌ی این جریان‌ها، دست به بازخوانی تاریخ اجتماعی ایران در بازه‌ی زمانی روی کار آمدن مادها تا سقوط ساسانیان می‌زند. طبری در بررسی‌های خود از این دوره تاریخی تلاش می‌کرد به‌موازات هم تحولات دینی-اعتقادی و سیاسی اجتماعی را مورد تأمل قرار دهد. نگرش او درباره‌ی تحولات سیاسی شاهنشاهی، آمیزه‌ای است از رویکردهای اخلاقی و نقد سیستم حکومت پادشاهی و تأکید بر دامنه‌ی فساد نهادین نزد آنان.

وی با ادبیاتی برآمده از جهان‌بینی مارکسیستی، روند فنودالیزاسیون در دوره ساسانی را کند و مؤلفه‌هایی همچون جنگ، مخارج زندگی سراپا تجمل اشرافیت مغرور و فاسد و فشار این هزینه‌ها بر گرده‌ی روستائیان و شهرنشینان را خصلت‌های بارز این دوره می‌داند. در تقابل با این تحلیل‌ها که طبری از ساختار سیاسی به دست می‌دهد، اما نسبت به دیگر حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی این دوره نگرشی همدلانه و ستایش‌آمیز دارد و حیات اجتماعی و فرهنگی طبقات اجتماعی را در زیر این ساختار سیاسی، دارای تحرکات و تکاپوهای چشمگیر ارزیابی می‌کند. این البته گرایش نبود که نزد طبری به تفاخری همه‌جانبه یا شوینیستی نسبت به تاریخ ایران باستان ختم شود وی آشکارا با نقد این شیوه‌ی بازخوانی تاریخ ایران باستان، تفاخر به جهان‌گشایی‌ها، افزایش احساس بغض و کین نسبت به دیگران و تقویت غرور ملی را جزو آفاتی می‌شمرد که بعضاً در بازخوانی تاریخ باستانی ایران بر آن‌ها تکیه می‌شد. طبری با رد و کنار زدن این نوع روایت، در تلاش بود تا روایت خود را خوانشی اخلاقی همراه با سویه‌هایی از تفاخر به میراث فرهنگی قلمداد کند این، آشکارا تلاش برای تلفیق یا نوعی آشتی دادن بنیان‌های ضد ملی‌گرایانه‌ی مارکسیست و وطن‌دوستی مألوف بود. طبری تلاش می‌کرد تا با تلفیق و نزدیک کردن این دو گرایش، از یک‌سو، میراث باستانی ایرانی را از برخی منظرها قابل ستایش بداند و از جانب دیگر، در ضدیت با گفتمان باستان‌گرایانه‌ی پهلوی، از سوق یافتن این گرایش به‌جانب رویکردهای شوینیستی و تفاخر‌گرایانه، بپرهیزد.

پی‌نوشت‌ها

۱. احسان طبری (۱۲۹۵-۱۳۶۸ ه.ش) تنوریسن و متفکر اصلی حزب توده یا گروه سیاسی مارکسیست لنینیست بود به گفته کیانوری وی تنها باسواد حزب توده بوده است. وی کارمند شرکت نفت ایران وانگلیس بود و از یک خانواده برجسته زمیندار مازندرانی بود در دانشگاه تهران تحصیل کرد همانجا با تقی آرانی (سیاستمدار و موسس فکری حزب توده) آشنا شد. طبری به عنوان یکی از اعضای گروه پنجاه و سه نفری در زمان پهلوی اول بخاطر فعالیت‌های سیاسی به سه سال زندان محکوم شد اما پس از آزادی در شهریور ۱۳۲۰ ش. در تاسیس حزب توده با دیگر هم‌اندیشان خویش شرکت داشت و به عضویت کمیته مرکزی و هیات سیاسی حزب توده درآمد. رهبران حزب توده، استراتژی دوگانه‌ای داشتند از یک‌سو میکوشیدند تا نیروهای گسترده ضد سلطنت را متلف سازند و آزادی عمل در تاسیس سازمان‌های توده‌ای بخصوص اتحادیه

های کارگری را بدست آورند بنابراین آنها از دموکراسی آزادخواهانه پشیمانی میکردند و از سوی دیگر فعالیتهای خود را بر تقویت سازمانهای استانی و تربیت کادرهایی کاملاً پایبند به اصول سانترالیسم دموکراتیک و آگاه به مارکسیسم و لنینیسم متمرکز کردند. طبری بر این باور بود که یک حزب نمی تواند یک جامعه جدید بوجود بیاورد مگر اینکه نیروی انسانی بار بیاورد که کاملاً به مارکسیسم و استراتژی و راهکارهای حزبی و تاریخ و مسائل اجتماعی کشور آگاهی داشته باشند. بر این اساس وی تاکید خاصی بر مطالعات تاریخی داشت. از جمله مهمترین مقالات وی در این برهه از زندگی وی می توان به جهان بینی مارکسیسم، ارزش اضافی چیست؟، درسهای تاریخی و رابطه میان جامعه و جامعه شناس اشاره نمود وی در سال ۱۳۲۸ به دلیل فعالیتهای سیاسی از طرف دولت پهلوی دوم غیاباً محکوم به اعدام گردید و ناگزیر شد به شوروی بگریزد. وی هم در شوروی و هم در المان فعالیتهای علمی چون تحصیل و سپس تدریس خود را آغاز نمود. وی بر زبانهایی چون عربی، انگلیسی، المانی، فرانسه و روسی تسلط داشت و همچون متفکر بیرجسته چندین کتاب با محتوای تاریخی به نگارش درآورد تا مسائل ایران را با رویکردی جدید مورد واکاوی قرار دهد. (نک به: آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۶۴ و ۳۷۷ و ۳۸۲-۳۸۴ و ۴۱۹)

۲. Formations (صورت بندیهای اقتصادی و اجتماعی)

۳. دکتر محمدعلی خنجی در راستای نقد تحلیلهای مارکسیستی دیاکونف بر این باور است که مورخانی نظیر دیاکونف که دانشمندی جامع الشرایطی است اما در تحلیل خویش از جوامع ماد و هخامنشی به خطا رفته است وی بجای اینکه ابتدا روابط و مناسبات تولیدی و شرایط حاکم بر اقتصاد کشاورزی، حرف و مبادلات، وضع مالکیت زمین و حق انتفاع آن و روابط جوامع کشاورزی با زمین و نحوه توزیع محصولات و روابط دولت با دهقانان و ... را دور از هرگونه پیش داوری، بررسی نماید و چنانچه در چنین جامعه ای با مناسبات تولیدی خاص مواجه گردید و اقتصاد برده و برده داری را استنتاج نمود، حکم به برده داری جامعه مذکور دهد، آن هم با رعایت جوانب احتیاط. ولی دیاکونف در جهت عکس حرکت نموده و ساختمان خانه را از سقف شروع نموده یعنی ابتدا وجود نظام برده داری در جامعه ماد و هخامنشی را مسلم پنداشته و انگاه به توضیح مسائل پرداخته است بنابراین شواهد و ادله ای که او ذکر می کند برای اثبات نظام برده داری قانع کننده و منطقی نیست. (برای اطلاعات بیشتر ن ک به: خنجی، ۱۳۳۵: ۳۳-۳۴)

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳) ناسیونالیسم، ترجمه منصور انصاری، تهران: موسسه مطالعات ملی.
- (۱۳۹۱) ناسیونالیسم و مدرنیسم، بررسی انتقادی نظریه‌های متأخر ملت و ملی‌گرایی، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: ثالث.
- آصف، محمدحسن (۱۳۸۴)، مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ایگلتون، تری (1381) درآمدی بر ایدئولوژی، ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران: نشر آگه.
- بریان، پیر (۱۳۹۲) تاریخ امپراتوری هخامنشی، ترجمه مهدی سمسار، تهران: علم.
- بشیریه، حسین (1378) اندیشه‌های مارکسیستی، تهران: نشر نی.
- پطروشفسکی، ای. پ. بلیایف (۲۵۳۶)، سه مقاله درباره بردگی، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.
- پیگولوسکایا، نیناویکتورو ونا (۱۳۸۷)، شهرهای ایران در زمان پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت اله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- پیگولوسکایا، نیناویکتورو وناو دیگران (۱۳۵۳)، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده ۱۸، ترجمه ی کریم کشاورز، تهران: نشر پیام.
- ترابی فارسانی، سهیلا، توسلی کوپایی، مریم (۱۳۸۸). درآمدی بر تاریخ‌نگاری حزب توده ایران. تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، ۱۹ (۴)، ۱-۲۴.
- حجتی نجف‌آبادی، شهناز (۱۴۰۰) "تاملی بر رویکرد انتقادی احسان طبری به باستان‌گرایی حکومت پهلوی"، تاریخ ایران و اسلام.
- خنجی، محمدعلی (۱۳۳۵)، بررسی تاریخ ماد و منشاء نظریه دیاکونف، تهران: حکمت.
- خواجه نظام‌الملک، ابوعلی حسن بن علی، (۱۳۴۴)، سیاست‌نامه، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: انتشارات کتاب‌فروشی زوار.
- داندامایف، محمدع، تاریخ سیاسی هخامنشی (۱۳۵۳)
- دریایی، تورج (۱۳۹۰) شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس.
- دیاکونف. م. م. (۱۳۴۵)، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران:-----
- (۱۳۴۶)، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

تأملی بر نگرش احسان طبری در بازخوانی ... (شهناز حجتی نجف ابادی) ۲۸۳

ساتن، الوال پی (۱۳۳۷) رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران: بی‌نا.
سیف، احمد، (۱۳۸۰) مسئله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران، تهران: نشر رسانش
شپیمان، کلاوس (۱۳۹۰ الف)، مبانی تاریخ پارتیان، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: نشر فرزانه روز.
----- (۱۳۹۰ ب)، مبانی تاریخ ساسانی، ترجمه کیکاووس جهانگیری، تهران: نشر فرزانه
روز.

طبری، احسان (۱۳۴۹)، فرهاد چهارم، تهران، بی‌جا.
----- (۱۳۵۹)، مسائلی از فرهنگ، هنر و زبان، تهران، انتشارات دوستان احسان طبری.
----- (۱۳۶۸)، شناخت و سنجش مارکسیسم، تهران: امیرکبیر.
----- (۱۳۸۶) نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، دو مجلد، تهران، انتشارات حزب توده ایران...
----- (۱۳۸۷)، برخی بررسی درباره‌ی برخی جهان‌بینی‌ها در تاریخ ایران، دو مجلد، تهران،
انتشارات حزب توده ایران.

----- (بی‌تا)، آموزش فلسفه علمی، بی‌جا: بی‌نا.
عنایت، حمید (۱۳۹۵)، نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام، ترجمه صادق زیباکلام،
تهران: روزنه.
----- (۱۳۵۱) سیاست ایران‌شناسی، متن سخنرانی در کنگره ایران‌شناسی، مجله نگین،
شماره ۸۸ تهران.
فرای، نلسون ریچارد (۱۳۸۸) تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و
فرهنگی.

فلسفی، نصرالله (۱۳۱۸)، شرح حال بزرگان، تهران، دبیرخانه سازمان پرورش افکار.
کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹) دولت و جامعه در ایران انقراض قاجار و استقرار پهلوی،
ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز...

کخ، هاید ماری (۱۳۸۹)، از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر کارنگ.
کریستن سن، آرتور (۱۳۷۵) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: -
کولاکوفسکی، لشک (۱۳۸۴) جریان‌های اصلی در مارکسیسم، ترجمه عباس میلانی، تهران: نشر
آگه

کولسنیکف آ.آی (۱۳۸۹)، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، تر محمد رفیق یحیایی، تهران: کندوکاو.
کوهن، جerald آلن، (۱۳۸۷) نظریه تاریخ مارکس، ترجمه محمود راسخ افشار، تهران: شرکت
انتشارات اختران کتاب.

گراتوفسکی، ادوین آردیدوویچ (۱۳۹۰) تاریخ ایران: از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: مروارید

گیرشمن، رومن (۱۳۹۵)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.
لطف‌آبادی، محسن. پور قنبر، محمد (۱۳۹۵) تاریخ‌نگاری احسان طبری، جستارهای تاریخی، سال هفتم شماره ۱، صص ۷۳-۹۴.

لمتون، ا.ک.س. (۱۳۶۲) مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مارکس، کارل (1384) درباره تکامل مادی تاریخ، ترجمه خسرو پارسا، تهران: نشر دیگر
مسعودی، علی به حسین (۱۳۸۲) مروج الذهب عن معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۵)، ملاحظاتی درباره خاطرات مبارزان حزب توده ایران، ایران نامه شماره ۵۶، صص ۵۸۷-۶۱۰.

نفیس، سعید (۱۳۷۲)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، تهران، بنیاد.
هولاب، رابرت و هابرماس، یورگن (1375) نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

هیتس، والتر (۱۳۹۲) داریوش و ایرانیان؛ تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی.

وطن‌خواه مصطفی، (۱۳۸۰) موانع توسعه‌نیافتگی در ایران، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

ویسهوفر، یوزف (۱۳۷۸)، ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب، تهران: ققنوس
وین‌گرن، گئو (۱۳۹۱) فتودالیزم در ایران باستان، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: انتشارات آمه.